

ایجاد می‌شوند، به‌گونه‌ای نیستند که بتوان آن‌ها را مدیریت، یا از طریق هک کردن زندگی، حذفشان کرد. راه حل آن‌ها تغییر زندگی شخص است؛ یعنی تبدیل شدن به شخص رادیکال بسیار متفاوتی که به جامعه بسیار متفاوت رادیکال تعلق دارد.

پاییز سال گذشته من چند روزی را در نیویورک سپری کردم. در آن مدت، از خانه گروهی از مسیحیان صلح‌جو بازدید کردم که از یک کیف پول مشترک استفاده می‌کردند؛ به این معنا که اعضای آن‌ها هیچ دارایی خصوصی نداشتند؛ بلکه، دارایی و پول‌هایشان را با یکدیگر به اشتراک می‌گذاشتند. زندگی ساده و اموال اشتراکی به آن‌ها این اجازه را می‌داد که برنامه‌های معطوف‌تری داشته باشند، سریع‌تر اجتماع پرجمعیت خود را تشکیل دهند و در حق همسایگان بخشنده‌تر باشند، همچنین زندگی‌ای داشته باشند که از دعا و از خودگذشتگی خصوصی برای خدا غنی است و تمام این‌ها از طریق تعهد عمیق آن‌ها به کلیسا پشتیبانی می‌شد.

این نمونه، صادقانه یک نمونه افراطی است؛ اما این جامعه نه به خاطر راه‌هایی که برای کاهش خواسته‌هایش از اعضا یافته بود، بلکه به خاطر آن‌که راهی یافته بود تا آن‌چه را که برای یکدیگر فراهم می‌کنند، افزایش دهد، پررونق بود. شیوه زندگی آن‌ها، از تردمیل کارگرایی رهاشان می‌کرد. در این جامعه کار، نه براساس پول، بلکه براساس افرادی که به آن خدمت می‌کنند قضاوت می‌شود. در فرهنگ کارگرا که اعتقاد دارد بنیاد کرامت دستاورد است، پس گرفتن این شکل جدید از کرامت، به یک رفتار رادیکال تبدیل شده است.

در اناجیل، عیسی به اولین پیروان خود می‌گوید شیوه قدیمی زندگی خود را کنار بگذارند تا حدی که [از آن‌ها خواست] گاوآهن‌ها و تورهای ماهی‌گیری خود را همان‌جا که هستند رها کنند و حتی در صورت لزوم، والدینشان را ترک کنند. کلیسایی که حداقل تا این اندازه از دیگران انتظارات ندارد، آن‌طور که مسیح می‌گفت، واقعاً یک کلیسا نیست. اگر گراهام و دیویس درست بگویند، این همان کلیسایی است که از چالش‌های

امروزی پیش روی ما جان سالم به در نخواهد برد. کلیساگری گسترده می‌تواند آغاز دوران جدیدی برای کلیسا باشد، دورانی که مشخصه آن موفقیت و احترام نیست، دورانی که در آن تمرکز کمتری روی این موضوع وجود دارد که افراد خودشان را با ارزش‌ها و پیش‌فرض‌های آمریکایی هماهنگ کنند. ما می‌توانیم شاهد شیوه دیگری از زندگی باشیم که از معیارهای متعارف موفقیت آمریکایی متفاوت است. کلیساها می‌توانند جوامع درست‌تر و واقعی‌تری را طرح‌ریزی کنند که در آن‌ها گرسنه سیر می‌شود، افتاده بلند می‌شود و مغرور رانده می‌شود. چنین جوامعی ممکن است پول، موفقیت و نفوذ را که بسیاری از کلیساهای آمریکایی در سال‌های اخیر به دنبال آن بودند، نداشته باشند، اما این‌ها که شباهت کمتری به آن کلیساها دارند، ممکن است همچنین بیشتر شبیه جوامعی باشند که مسیح(ع) از پیروانش انتظار داشت تشکیل دهند.

\* این مطلب در تاریخ ۲۹ جولای ۲۰۲۳ با عنوان "The Misunderstood Reason" Millions of Americans Stopped Going to Church، ج. آکامیادور،

در وبسایت اتلانتيک منتشر شده است. ▶



که نمی‌توان به‌سادگی آن‌ها را جای دیگری پیدا کرد، ندارند. کلیساهای آمریکا اغلب از این‌که کارکردشان، یک نوع مبهم از سازمان مردم‌نهاد معنوی باشد راضی بوده‌اند؛ یک سازمان متشکل از افراد جداافتاده که یکدیگر را برای خدمات مذهبی که برایشان الهام‌بخش است ملاقات می‌کنند و به آن‌ها توصیه‌های عملی و تجارب احساسی مثبت ارائه می‌دهند. در بیشتر مواقع این، جامعه نبوده است که از طریق موعظه و زندگی خود، شاهی برای شیوه دیگری از زندگی بیاورد.

استنلی هاوئر<sup>۸</sup> متکلم، زمانی که گفت: «مراقبت‌های معنوی مردم با زخم‌های شخصی آن‌ها در جوامع پیشرفته صنعتی، که کشف کرده است زندگی انسان فاقد معناست، دچار درگیری شده است» مشکل را به خوبی دریافته بود. دشواری در آن‌جا است که بسیاری از زخم‌ها و دردهایی که توسط نظم کنونی

+  
پی‌نوشت

1. Jim Davis.
2. Michael Graham.
3. Gospel Coalition.
4. Ryan Burge.
5. Paul Djupe.
6. Dechurched.
7. Workism.
8. Stanley Hauerwas.